

**کپی برداری و انتشار این مجموعه آموزشی به هر شکلی مجاز نیست.**

کوبدار - نقد فیلم، معرفی کتاب، آموزش زبان انگلیسی و کامپیوتر

<http://www.koobdar.ir>

لغات ضروری آیلتس و تافل با ترجمه فارسی | آموزش ۵۷۰ واژه آکادمیک

گروه سوم

(شصت لغت سوم)

## Comment

Am kɑ:ment

Br kɒment

اسم

۱: چیزی که شما می گوئید یا می نویسید و با آن نظر خود را بیان می کنید. نظر

!I don't want any comments about my new haircut, thank you

من هیچ نظری درباره مدل موی جدیدم لازم ندارم، ممنون!

.The director was not available for comment

کارگردان برای اظهار نظر در دسترس نبود.

فعل

۱: نظر دادن

.My mum always comments on what I'm wearing

مادرم همیشه روی اینکه من چی می پوشم نظر می دهد.

.He refused to comment until after the trial

او از نظر دادن تا بعد از دادگاه خودداری کرد.

## Convention

Am kən'venʃn

Br kən'venʃn

اسم

۱: یک گروهی از افرادی که شغل خاصی دارند یا علایق مشترکی دارند یا یک گروهی از افراد یک حزب سیاسی. همایش

The city's new convention center

مرکز همایش جدید شهر

۲: یک پیمان نامه مخصوصا بین دو کشور

A convention on human rights

پیمان نامه حقوق بشر

۳: رفتار یا ذهنیتی که بیشتر افراد در جامعه آن را عادی یا درست به حساب آورند. عُرف

.In many countries it is a convention to wear black at funerals

در بسیاری از کشورها عرف است که در مراسم عزا سیاه بپوشند.

## Publish

Am pʌblɪʃ

Br pʌblɪʃ

فعل

۱: منتشر کردن

.The names of the winners of the competition will be published in June

اسامی برندگان این رقابت در ماه ژوئن منتشر خواهد شد.

.She was only ۱۹ when her first novel was published

وقتی اولین رمان او منتشر شد او تنها ۱۹ سال داشت.

.They publish a range of business books and software

آن ها یک رده از کتاب های تجاری و نرم افزار را منتشر کردند.

## Framework

Am freɪmwɜ:k

Br freɪmwɜ:k

اسم

۱: بستری که در آن چیزی را می تواند ساخته شود. چارچوب

The steel framework of a bridge

چارچوب فولادی یک پل (که بعد داخل یا دور آن را با موادی مانند سیمان و ... پر می کنند)

.The building has a flexible framework so that it can survive an earthquake

این ساختمان یک بدنه انعطاف پذیر دارد که می تواند آن را در یک زمین لرزه نجات دهد.

۲: مجموعه از قوانین، ایده ها یا اعتقادات که به عنوان بنیان برای قضاوت کردن، تصمیم گیری و ... استفاده می شود. بدنه،

چارچوب

.The report provides a framework for further research

این گزارش چهارچوبی را برای تحقیق بیشتر فراهم می کند.

## Imply

Am ɪm'plai

Br ɪm'plai

فعل

۱: پیشنهاد کردن اینکه چیزی درست است ولی به طور غیر مستقیم. اشاره کردن، رساندن، به طور غیر مستقیم و ضمنی رساندن

.I disliked the implied criticism in his voice

من انتقاد ضمنی را در صدای او دوست نداشتم.

.His silence seemed to imply agreement

به نظر سکوت او نشانه رضایت است.

An implied threat

تهدید ضمنی (غیر مستقیم)

.The fact that she was here implies a degree of interest

این واقعیت که او اینجا بود یک درجه از علاقه مندی را می رساند.

.The high level of radiation in the rocks implies that they are volcanic in origin

سطح بالای تابش در سنگها حاکی از آن است (این را می رساند) که در اصل، آنها آتشفشانی هستند.

## Negative

Am negə'tɪv

Br negə'tɪv

صفت

۱: بد یا مضر

.The whole experience was definitely more positive than negative

تمام این آزمایش به طور قطع بیشتر خوب بود تا بد.

۲: فقط قسمت بد یک چیز یا یک قضیه را در نظر گرفتن، منفی نگر، بدبین

He probably won't show up. Don't be so negative

او احتمالاً آفتابی نخواهد شد. اینقدر بدبین نباش.

۳: پاسخ منفی

.The captain gave a negative response to the request for a leave

کاپیتان به درخواست مرخصی پاسخ منفی داد.

۴: (در مورد دستور زبان) شامل کلمات منفی مانند no و not و ....

A negative sentence

یک جمله منفی

۵: (در آزمایش علمی) عدم برخورداری از علائم یک ماده خاص یا نبود نشانه بیماری

.Her pregnancy test was negative

تست بارداری او منفی بود.

۶: (در الکترونیک) حامل بار منفی (تعداد الکترون های ماده از تعداد پروتون های آن بیشتر باشد)

The negative terminal of a battery

قطب مثبت باتری

۷: (در مورد عدد یا کیفیت) زیر صفر

.Three below zero is a negative quantity

سه عدد زیر صفر یک کمیت منفی است.

۸: عکس نگاتیو

.A negative image is used to print a positive picture

برای چاپ یک تصویر پازیتیو از یک تصویر نگاتیو استفاده می شود.

Dominant

Am da:mi:nənt

Br dɒmɪnənt

صفت

۱: مهم تر، قوی تر یا قابل توجه تر از هر چیزی در همان نوع. غالب، برجسته

.Unemployment will be a dominant issue at the next election

بیکاری یک مشکل برجسته در انتخابات بعدی خواهد بود.

.The dominant feature of the room was the large fireplace

ویژگی برجسته آن اتاق اجاق بزرگ بود.

۲: ژن غالب (ژنی که در تقسیم غنائم ژنتیکی بیشترین سهم را دارد. مثلاً بیشتر شبیه مادر است به این معنی است که مادر، ژن غالب بوده است.)

.The gene for brown eyes is dominant

این ژن برای چشمان قهوه ای غالب است.

## Illustrate

Am ɪləstreɪt

Br ɪləstreɪt

فعل

۱: استفاده کردن از تصاویر، نمودارها در یک کتاب یا هر چیز دیگر

An illustrated textbook

یک کتاب درسی مصور

۲: مفهوم و معنی چیزی را به کمک تصاویر، نمودارها و ... واضح و شفاف کردن.

.To illustrate how the heart sends blood around the body, the teacher described how a pump works

برای تشریح اینکه چطور قلب خون را به تمام بدن می فرستد، معلم عملکرد یک پمپ را توضیح داد.

.These stories illustrate Mark Twain's serious side

این داستان ها بُعد جدی مارک توئین را معلوم می کند.

## Outcome

Am aʊtkʌm

Br aʊtkʌm

اسم

۱: نتیجه، حاصل

.We are waiting to hear the final outcome of the negotiations

ما منتظر شنیدن نتیجه نهایی مذاکرات هستیم.

.He was hopeful about the outcome of the meeting

او درباره نتیجه جلسه امیدوار بود.

.We are confident of a successful outcome

ما از یک نتیجه موفق اطمینان داریم.

## Constant

Am ka:nstənt

Br konstənt

صفت

۱: دائمی، ممتد، مداوم

.The constant noise drove me crazy

آن صدای ممتد مرا دیوانه کرد.

.I have to combat this constant desire to eat chocolate

من باید با این تمایل مداوم برای خوردن شکلات مبارزه کنم.

۲: پایدار، ثابت قدم، استوار

.We ran at a fairly constant speed

ما با سرعت تقریباً ثابتی می دویم.

.Ross was his most constant and loyal friend

راس استوارترین و وفادارترین دوست او بود.

.Even in this age of high technology, the popularity of hunting and fishing remains constant

حتی در این عصر از تکنولوژی های پیشرفته، محبوبیت شکار و ماهیگیری استوار مانده است.

## Shift

Am ʃɪft

Br ʃɪft

فعل

۱: حرکت دادن یا تغییر مکان دادن یا تغییر جهت دادن چیزی مخصوصاً به آرامی

.She shifted her weight uneasily from one foot to the other

او وزن خود را به سختی از یک پا به دیگری منتقل کرد.

۲: (در مورد نظر، عقیده و ...) تغییر دادن

.Society's attitudes towards women have shifted enormously over the last century  
ذهنیت جامعه در خصوص زنان به مقدار زیادی در طول قرن اخیر تغییر کرده است.

۳: (در آمریکا) عملیات تغییر دنده یک خودرو یا موتور

.In cars that are automatics, you don't have to bother with shifting gears  
در ماشین های اتوماتیک مجبور نیستید که به خود زحمت دهید تا دنده عوض کنید.

۴: خلاص شدن از دست چیزی یا فروختن چیزی که فروختن آن سخت است.

.The people at the toy shop expect to shift a lot of stock in the run-up to Christmas  
مردم در فروشگاه اسباب بازی انتظار دارند که مقدار زیادی از سهام را در آستانه کریسمس به فروش برسانند.

۵: مسئولیت کاری را روی دوش کس دیگری گذاشتن

.He tried to shift the blame for his mistakes onto his colleagues  
او تلاش کرد تا گناه اشتباهش را روی دوش همکارانش بگذارد.

اسم

۱: تغییر در مکان یا مسیر

.There has been a dramatic shift in public opinion towards peaceful negotiations  
تغییر شدیدی در دیدگاه جامعه درباره مذاکرات صلح به وجود آمده است.

۲: شیفت کاری

To work an eight-hour shift

کار کردن در یک شیفت ۸ ساعته

Deduction

Am dɪ'dʌkʃn

Br dɪ'dʌkʃn

اسم

۱: استنتاج

.All we can do is make deductions from the available facts  
تمام کاری که می توانیم بکنیم این است که از حقایق موجود استنتاج کنیم.  
.Sherlock Holmes was famous for making clever deductions



شرلوک هلمز برای استنتاج های هوشمندانه معروف بود.

۲: پروسه کم کردن چیزی از کل مخصوصاً پول. کسر

.The interest I receive on my savings account is paid after the deduction of tax

سود من از حساب پس انداز، پس از کسر مالیات پرداخت می شود.

## Ensure

Am in'ʃʊr

Br in'ʃʊə(r)

فعل

۱: اطمینان حاصل کردن

.The airline is taking steps to ensure safety on its aircraft

این شرکت هواپیمایی برای اطمینان از ایمنی هواپیماهای خود اقداماتی را انجام می دهد.

.The company's sole concern is to ensure the safety of its employees

تنها نگرانی این شرکت اطمینان یافتن از ایمنی کارکنان خود است.

.We must ensure that tourism develops in harmony with the environment

ما باید مطمئن شویم که توسعه گردشگری در هماهنگی با محیط زیست باشد.

## Specify

Am spesɪfaɪ

Br spesɪfaɪ

فعل

۱: توضیح دادن یا تعریف کردن چیزی به صورت دقیق و واضح. توضیح دادن، مشخص کردن

.He said we should meet but didn't specify a time

او گفت که ما باید همدیگر را ملاقات کنیم ولی زمانی را مشخص نکرد.

.The newspaper report did not specify how the men were killed

گزارش روزنامه توضیح نداد (مشخص نکرد) که آن افراد چگونه کشته شدند.

.He didn't specify exactly which documents he needed

او به صورت دقیق مشخص نکرد که کدام مدارک را نیاز دارد.

## Justification

Am dʒʌstɪfɪ'keɪʃn

Br dʒʌstɪfɪ'keɪʃn

اسم

۱: یک توضیح درباره چیزی. توجیه

.There is no justification for treating people so badly

برخورد خیلی بد با مردم هیچ توجیهی ندارد.

.I can see no possible justification for any further tax increases

من هیچ توجیه ممکن برای هرگونه افزایش مالیات نمی توانم ببینم.

.The use of armed force without a moral cause or reasonable justification will not be popular

استفاده از نیروی نظامی بدون یک دلیل اخلاقی یا توجیه منطقی محبوب نخواهد بود.

## Fund

Am fʌnd

Br fʌnd

اسم

۱: مقدار پولی که ذخیره شده یا جمع شده یا برای هدف خاصی تامین شده است. صندوق، سرمایه

.We give to the Children's Fund every Christmas

ما هر کریسمس به صندوق کودکان کمک می کنیم.

.They have set up a fund to build a memorial to all those who died

آنها یک صندوق برای ساختن یادبود برای همه کسانی که فوت کرده اند، ایجاد کرده اند.

Pension fund

صندوق بازنشستگی

فعل

۱: تامین کردن پول برای یک رویداد، فعالیت یا یک سازمان

.The company has agreed to fund my trip to Australia

شرکت با تامین هزینه سفر من به استرالیا موافق است.

## Reliance

Am rɪ'laɪəns

Br rɪ'laɪəns

اسم - غیر قابل شمارش

۱: حالتی که در آن به کسی یا چیزی اعتماد یا تکیه دارید. اعتماد، تکیه

.You place too much reliance on her ideas and expertise

جایگاه شما به ایده ها و تخصص های او بسیار متکی است.

.She said that there is too much reliance on meat in our diet

او گفت که تکیه زیادی روی گوشت در رژیم غذایی ما وجود دارد.

.Ireland has a greater reliance on oil for electricity generation than most other EU countries

ایرلند نسبت به سایر کشورهای اتحادیه اروپا به تولید انرژی الکتریکی اتکای بیشتری دارد.

## Physical

Am fɪzɪkl

Br fɪzɪkl

صفت

۱: مربوط به بدن

Physical appearance

ظاهر فیزیکی

.(m not a very physical sort of person (= I don't enjoy physical activities')

من آدم خیلی فیزیکی نیستم (= از فعالیت های فیزیکی لذت نمی برم)

۲: خشن

.The referee stepped in because the game had started to get a little too physical

داور توقف ایجاد کرد چون مسابقه داشت خیلی خشن میشد.

۳: رابطه جنسی

.There was obviously a great physical attraction between them

به صورت واضحی یک جذابیت جنسی شدید بین آن ها وجود داشت.

۴: در رابطه با چیزهایی که قابل لمس هستند.

The physical properties (= the color, weight, shape, etc.) of copper

ویژگی های فیزیکی (= رنگ، وزن، شکل و غیره) مس

اسم

۱: یک آزمایش کامل پزشکی از بدن انسان

### Partnership

Am pɑ:rtnərʃɪp

Br pɑ:tnərʃɪp

اسم

۱: شریک، مشارکت، شراکت

.He developed his own program in partnership with an American expert

او برنامه خود را با مشارکت یک متخصص آمریکایی تدوین کرد.

A partnership between the United States and Europe

مشارکت بین ایالات متحده و اروپا

.I've been in partnership with her for five years

من ۵ سال شریک او بودم.

### Location

Am lou'keɪʃn

Br læu'keɪʃn

اسم

۱: مکان یا موقعیت

.A map showing the location of the property will be sent to you

یک نقشه نمایانگر موقعیت آن ملک برای شما ارسال خواهد شد.

?What is the exact location of the ship

موقعیت دقیق کشتی کجاست؟

۲: (در فیلم) مکانی در خارج از استودیوی اصلی فیلم برداری که سکانس هایی از فیلم در آن ساخته می شود.

.The documentary was made on location in the Gobi desert

این مستند در لوکیشن صحرای گبی ساخته شده است.

Link

Am link

Br link

اسم

۱: ارتباط بین دو نفر، دو گروه و ...

.There's a direct link between diet and heart disease

رابطه مستقیمی بین رژیم غذایی و بیماری قلبی وجود دارد.

Diplomatic links between the two countries

روابط دیپلماتیک بین دو کشور

.This research confirms the link between aggression and alcohol

این تحقیق ارتباط بین پرخاشگری و مصرف الکل را تأیید می کند.

۲: ارتباط اسناد در اینترنت

.Click on this link to visit our online bookstore

برای بازدید از کتابفروشی آنلاین ما روی این لینک کلیک کنید.

۳: هر یک از حلقه های یک زنجیر

فعل

۱: برقرار کردن ارتباط بین افراد، تفکرات، اسناد و ...

When computers are networked, they are linked together so that information can be transferred between them.

وقتی کامپیوترها با هم شبکه می شوند، به هم متصل می شوند و بنابراین اطلاعات می تواند بین آن ها منتقل شود.

## Coordination

Am kouˌɔ:rdɪˈneɪʃn

Br kəʊˌɔ:diˈneɪʃn

اسم - غیر قابل شمارش

۱: هماهنگی بین افراد درگیر در یک برنامه یا یک فعالیت، به طوری که به روش موثرتری با هم کار کنند. هماهنگی

There's absolutely no coordination between the different groups - nobody knows what anyone else is doing.

مطلقاً هیچ هماهنگی بین این گروه ها وجود ندارد، هیچ کس نمی داند که دیگران دارند چه کار می کنند.

.We need better coordination between state and local authorities

ما به هماهنگی بیشتری بین مقامات محلی و ایالتی نیاز داریم.

۲: تناسب اندام. توانایی اینکه دست ها، پا ها و ... شما به شکلی کاملاً کنترل شده حرکت کنند.

.Gymnastics is a sport that requires a lot of coordination

ژیمناستیک ورزشی است که به تناسب اندام بسیار زیادی نیاز دارد.

## Alternative

Am ɔ:l'tɜ:rnətv

Br ɔ:l'tɜ:nətv

صفت

۱: استفاده به جای یک چیز دیگر. جایگزین

?Do you have an alternative solution

آیا راه حل جایگزینی دارید؟

(.Alternative energy (= electricity or power that is produced using the energy from the sun, wind, water, etc

انرژی جایگزین (= برق یا نیرویی که با استفاده از انرژی خورشید ، باد ، آب و غیره تولید می شود)

اسم

۱: جایگزین، چاره

An alternative to coffee

یک جایگزین برای قهوه

.I have no alternative but to ask you to leave

من چاره ای ندارم مگر اینکه از شما بخواهم بروید.

## Initial

Am ɪˈnɪʃl

Br ɪˈnɪʃl

صفت

۱: ابتدایی، نخستین، اولیه

.The initial earthquake was followed by a series of aftershocks

زمین لرزه ابتدایی با یک سری پس لرزه همراه شده است.

.My initial reaction was to decline the offer

واکنش اولیه من رد کردن آن پیشنهاد بود.

اسم

۱: اولین حرف از یک اسم مخصوصا اگر خلاصه آن باشد.

.He wrote his initials, P.M.R., at the bottom of the page

او اولین حروف نامش را به صورت P M R در پایین صفحه نوشت.

.John Fitzgerald Kennedy was often known by his initials JFK

جان فیتزجرالد کندی اغلب با حروف ابتدایی نامش JFK شناخته می شد.

## Validity

Am vəˈlɪdəti

Br vəˈlɪdəti

اسم - غیر قابل شمارش

۱: کیفیتی که به صورت قانونی یا رسمی قابل قبول است. اعتبار

.This research seems to give some validity to the theory that the drug might cause cancer

به نظر، این تحقیق به آن تئوری که مواد مخدر ممکن است عامل سرطان باشد کمی اعتبار بخشیده است.

.The period of validity of the agreement has expired

دوره زمانی اعتبار این توافق نامه منقضی شده است.

.We had doubts about the validity of their argument

ما درباره اعتبار قراردادشان شک داریم.

## Task

Am tæsk

Br ta:sk

اسم

۱: کاری که باید انجام شود مخصوصاً کاری که باید به طور مرتب، بدون میل به انجام آن و یا سخت باشد. تکلیف، وظیفه، کار

.Our first task is to set up a communications system

اولین وظیفه ما راه اندازی یک سیستم ارتباطی است.

.It was my task to wake everyone up in the morning

وظیفه من این بود که همه را در صبح بیدار کنم.

فعل

۱: وظیفه و کاری را به کسی محول کردن

.We have been tasked with setting up camps for refugees

ما وظیفه داریم اردوگاه هایی برای پناهندگان ایجاد کنیم.

## Technique

Am tek'ni:k

Br tek'ni:k

اسم

۱: راهی برای انجام کاری که نیاز به مهارت دارد. تکنیک

.We have developed a new technique for detecting errors in the manufacturing process

ما تکنیک جدیدی را برای تشخیص خطاها در فرآیند تولید ایجاد کرده ایم.

.Yoga is a very effective technique for combating stress

یوگا یک تکنیک بسیار مؤثر برای مقابله با استرس است.

.Teachers learn various techniques for dealing with problem students

معلم ها تکنیک های متنوعی را برای مواجهه با مشکلات دانش آموزان فرا می گیرند.



## Exclude

Am ɪk'sklu:d

Br ɪk'sklu:d

## فعل

۱: کسی یا چیزی را از ورود به یک مکان یا شرکت در یک فعالیت منع کردن. محروم کردن، مستثنی کردن

.Tom has been excluded from school for bad behavior

تام به دلیل رفتار بد از مدرسه محروم شده است.

.The judges decided to exclude evidence which had been unfairly obtained

قضات تصمیم گرفتند تا مدرکی را که به صورت ناعادلانه به دست آمده است مستثنی کنند.

.Women are still excluded from some London clubs

زنان هنوز از برخی کلوب های لندن محروم هستند.

## Consent

Am kən'sent

Br kən'sent

## اسم - غیر قابل شمارش

۱: اجازه ای که برای انجام کاری داده می شود مخصوصا از طرف یک مسئول. رضایت، موافقت

.The written consent of a parent is required

رضایت مکتوب والدین مورد نیاز است.

.They can't publish your name without your consent

آن ها نمی توانند بدون رضایت شما نامتان را منتشر کنند.

.She gave her consent to the sale of the painting

به او اجازه داد تا آن نقاشی را بفروشد.

## فعل

۱: موافقت کردن برای انجام کاری. رضایت دادن برای انجام کاری

.My aunt never married because her father wouldn't consent to her marriage

عمه من هرگز ازدواج نکرد چون پدرش به او اجازه ازدواج نمی داد.

## Proportion

Am prə'pɔ:ʃn

Br prə'pɔ:ʃn

اسم

۱: بخشی از جزء که با یک کل مقایسه می شود. نسبت، تناسب، قسمت

.Water covers a large proportion of the earth's surface

آب قسمت زیادی از سطح زمین را پوشانده است.

.The proportion of men to women in the college has changed dramatically over the years

نسبت مردان به زنان در این دانشگاه به طرز چشمگیری تغییر کرده است.

.His feet seem very small in proportion to his body

قدش نسبت به بدن او خیلی کوتاه به نظر می آید.

۲: (در ریاضیات) نسبت بین دو عدد

.The proportion of ۸ is to ۶ as ۳۲ is to ۲۴

نسبت ۸ به ۶ مثل ۳۲ به ۲۴ است. (برای هر دو معادل ۳/۴ است.)

## Demonstrate

Am demənstreɪt

Br demənstreɪt

فعل

۱: چیزی را واضح کردن یا نشان دادن

.These numbers clearly demonstrate the size of the economic problem facing the country

این اعداد به طور مشخص مقدار مشکل اقتصادی که کشور با آن مواجه است را نشان می دهند.

.These problems demonstrate the importance of strategic planning

این مشکلات، اهمیت طراحی استراتژیک را نشان می دهند.

۲: نشان دادن چیزی و اینکه چطور کار می کند.

.The teacher demonstrated how to use the equipment

معلم نشان داد که این ابزار را چطور بکار گیریم.

۳: بیان کردن یا توصیف اینکه شما چه احساس، ویژگی یا توانایی دارید.

.His answer demonstrated a complete lack of understanding of the question

جواب او نشان دهنده عدم درک کامل او از سوال بود.

۴: به صورت عمومی و آشکار بیان کردن اینکه شما نسبت به چیزی راضی نیستید مخصوصاً با تظاهرات

.Thousands of people gathered to demonstrate against the new proposals

هزاران نفر از مردم برای نشان دادن عدم رضایت از طرح های پیشنهادی جدید جمع شدند.

### Reaction

Am ri'ækʃn

Br ri'ækʃn

اسم

۱: رفتار، احساس یا اقدامی که نتیجه مستقیم چیز دیگری است. واکنش، عکس العمل

.I love to watch people's reactions when I say who I am

دوست دارم واکنش مردم را وقتی به آن ها می گویم که کی هستم را ببینم.

.Some people have an allergic reaction to shellfish

برخی از مردم واکنش آلرژیک نسبت به صدف دارند.

۲ (در علوم) واکنش

A chemical reaction

یک واکنش شیمیایی

### Criterion

Am kraɪ'tɪəriən

Br kraɪ'tɪəriən

اسم

۱: شرایط یا حقیقتی که به عنوان یک استاندارد برای تصمیم گیری، قضاوت و ... استفاده می شود. شاخص، معیار، ملاک

.Eight criteria will be used to select new stadium sites

هشت شاخص برای انتخاب مکان استادیوم استفاده خواهد شد. (criteria جمع criterion است)

?Is height a criteria for hiring police officers

آیا بلندی قد برای استخدام به عنوان افسر پلیس معیار است؟ (استفاده از criteria به عنوان اسم مفرد در مکالمه رایج است)

?What criteria are used for assessing a student's ability

چه معیارهایی برای ارزیابی توانایی دانش آموز استفاده می شود؟

## Minority

Am maɪ'nɔ:rəti

Br maɪ'nɒrəti

صفت

۱: اقلیت

.It's only a tiny minority of people who are causing the problem

تنها اقلیت کوچکی از مردم مسبب این مشکل هستند.

.Those who want violence are in the minority

کسانی که خشونت طلبند، در اقلیتند.

.Only a small minority of students are interested in politics these days

امروزه تنها اقلیت کوچکی از دانش آموزان به سیاست علاقه دارند.

اسم

۱: اقلیت

It's only a tiny minority of people who are causing the problem.

تنها اقلیت کوچکی از مردم باعث این مشکل هستند.

## Technology

Am tek'nɑ:lədʒi

Br tek'nɒlədʒi

اسم

۱: تکنولوژی

.Basic economic relations are changing as new technologies and markets emerge

روابط پایه ای اقتصاد همزمان با ظهور تکنولوژی ها و بازارهای جدید روبه تغییر است.

.Although the technology originated in the UK, it has been developed in the US  
 با اینکه این تکنولوژی خواستگاه بریتانیایی دارد ولی در آمریکا گسترش پیدا کرده است.  
 .Companies always trial their technologies before putting them on the market  
 شرکت ها همیشه قبل از اینکه تکنولوژی های خود را به بازار عرضه کنند، آن ها را آزمایش می کنند.

## Philosophy

Am fə'la:səfi

Br fə'lɒsəfi

اسم

۱: فلسفه

The Ancient Greek philosophy of Stoicism

فلسفه استوئیسم یونان باستان

The philosophy of education

فلسفه تعلیم و تربیت

Marxist philosophy

فلسفه مارکسیست

## Remove

Am rɪ'mu:v

Br rɪ'mu:v

فعل

۱: چیزی یا کسی را از جایی دور کردن یا از جایی برداشتن

.He removed his hand from her shoulder

دستش را از شانه او برداشت.

۲: در آوردن لباس

.It got so hot that he removed his tie and jacket

آنقدر داغ شد که کراوات و ژاکت خود را در آورد.

۳: کسی را به دلیل عملکرد نامناسب یا غیرقابل قبول اجبار از یک شغل مهم یا یک سمت مهم برداشتن. خلع کردن

.She has been removed from her position as director

او از جایگاهش به عنوان کارگردان خلع شد.

## Sex

Am seks

Br seks

اسم

۱: مذکر یا مونث (در جنسیت). جنسیت

?What sex is your cat

جنسیت گربه شما چیست؟

.Some tests enable you to find out the sex of your baby before it's born

برخی آزمایش ها به شما این امکان را می دهد تا جنسیت بچه خود را قبل از به دنیا آمدن بفهمید.

۲: رابطه جنسی

.Most young people now receive sex education at school

اکثر جوانان اکنون در مدرسه آموزش جنسی دریافت می کنند.

فعل

۱: تعیین کردن جنسیت

?How do you sex fish

چگونه جنسیت ماهی را تعیین می کنید؟

## Compensation

Am ka:mpen'seɪʃn

Br kompen'seɪʃn

اسم

۱: پول یا چیزی دیگری که کسی به شما می دهد چون او به شما آسیب فیزیکی یا مالی زده است. جبران خسارت، غرامت

.She received £۴۰,۰۰۰ in compensation for a lost eye

او ۴۰ هزار یورو به عنوان جبران خسارت برای از دست رفتن یک چشمش دریافت کرد.

.Going to court to obtain compensation is a long process

رفتن به دادگاه برای دریافت جبران خسارت یک فرایند طولانی است.

۲: چیزی که وقتی حال شما خوب نیست به شما احساس خوبی میدهد. تلافی

I have to spend three months of the year away from home - but there are compensations like the chance  
.to meet new people

من مجبورم ۳ ماه را دور از خانه سپری کنم ولی پاداشی (تلافی) مانند شانس ملاقات افراد جدید در آن جا وجود دارد.

۳: پولی که یک کارمند برای کارش دریافت می کند.

.Annual compensation for our executives includes salary and bonus under our incentive plan

مزد سالانه مدیران ما شامل حقوق و پاداش طبق برنامه تشویقی ما است.

## Sequence

Am si:kwəns

Br si:kwəns

اسم

۱: مجموعه ای از اتفاقات و چیزهایی که پشت سر هم هستند.

.The first chapter describes the strange sequence of events that led to his death

فصل اول اتفاقات متوالی عجیبی را که به مرگ او منجر شد را توضیح می دهد.

.You had to put the numbers into the right sequence

تو باید این اعداد را در دنباله درست قرار میدادی.

۲: یک قسمت از یک فیلم که اتفاق خاصی یا مجموعه خاصی از اتفاقات را به تصویر می کشد.

.The movie's opening sequence is of a very unpleasant murder

سکانس ابتدایی فیلم مربوط به یک قتل ناخوشایند است.

فعل

۱: ترکیب کردن چیزها با یک ترتیب خاص یا پی بردن به ترتیبی که با هم ترکیب شده اند.

.They discussed how to sequence the steps in the plan

آن ها درباره اینکه چگونه گام های این برنامه را با هم ترکیب کنند بحث کردند.

۲: (در زیست شناسی) پی بردن به نظمی که در آن نوکلئوتیدها در دی ان ای ترکیب می شوند.

## Corresponding

Am kɔ:rə'spɑ:ndɪŋ

Br kɔrə'spɒndɪŋ

صفت

۱: متناظر، مشابه

.Company losses were ۵۰ percent worse than in the corresponding period last year

ضرر و زیان شرکت ۵۰ درصد نسبت به مدت مشابه سال گذشته بدتر شده است.

۲: مطابق یا مربوط به چیزی که شما همین الان ذکر کردید. مربوط به آن، ناشی از آن

.Fewer houses are available, but there is no corresponding decrease in demand

تعداد خانه کمتری در دسترس است ولی هیچ افزایش تقاضایی ناشی به آن وجود ندارد.

.Give each picture a number corresponding to its position on the page

به هر عکس یک شماره مربوط به موقعیت آن در صفحه اختصاص دهید.

## Maximum

Am məksɪməm

Br məksɪməm

صفت

۱: حداکثر

.The bomb was designed to cause the maximum amount of damage

این بمب طراحی شده است تا حداکثر مقدار تخریب را داشته باشد.

.The maximum load for this elevator is eight persons

حداکثر بار (صرفیت) برای این آسانسور ۸ نفر است.

اسم

۱: حداکثر

.The temperature will reach a maximum of ۲۷°C today

امروز دمای هوا به حداکثر ۲۷ درجه خواهد رسید.



## Circumstance

Am s3:rkəməstæns

Br s3:kəməstəns

اسم

۱: موقعیت، شرایط

.Women of the same age and circumstance as you are less likely to live with their parents

زنانی با سن و موقعیت شما با احتمال کمتری با والدینشان زندگی می کنند.

.Personally, I feel it was reasonable under those circumstances

شخصاً معتقدم که در آن شرایط، منطقی بود.

.Obviously we can't deal with the problem until we know all the circumstances

مشخصاً تا زمانی که همه شرایط را ندانیم نمی توانیم با این مشکل دست و پنجه نرم کنیم.

۲: رویدادهایی که زندگی شما را تغییر می دهند و شما کنترلی روی آن ندارید. پیش آمد

.They were victims of circumstance

آن ها قربانی پیش آمدها هستند.

## Instance

Am instəns

Br instəns

اسم

۱: نمونه، مورد

.There have been several instances of violence at the school

چندین نمونه از خشونت در مدرسه رخ داده است.

.I don't usually side with the management, but in this instance I agree with what they're saying

من معمولاً جانب مدیریت را نمیگیرم ولی در این مورد من با آنچه می گویند موافقم.

.In most instances, there will be no need for further treatment

در بسیاری از موارد نیازی به اقدامات درمانی بیشتر نیست.

فعل

۱: به عنوان مثال گفتن

.She instanced the first chapter as proof of his skill in constructing scenes  
 او اولین فصل را به عنوان مدرکِ مهارتش در خلق موقعیت ها برای نمونه ارائه کرد.

### Considerable

Am kən'sɪdərəbl

Br kən'sɪdərəbl

صفت

۱: قابل توجه

.The fire caused considerable damage to the church

آتشسوزی خسارت قابل توجهی به کلیسا وارد کرد.

.She's a woman of considerable abilities

او زنی با توانایی های قابل توجه است.

.A considerable amount of time and effort has gone into this exhibition

مقدار قابل توجهی زمان و تلاش صرف این نمایشگاه شده است.

### Sufficient

Am sə'fɪʃnt

Br sə'fɪʃnt

صفت

۱: کافی برای هدفی خاص

.This recipe should be sufficient for five people

این دستور پخت باید برای ۵ نفر کافی باشد.

?Did you have sufficient time to do the work

آیا زمان کافی برای انجام آن کار داشتید؟

.The company did not have sufficient funds to pay for the goods it had received

این شرکت سرمایه کافی برای پرداخت پول کالاهایی که دریافت کرده است را ندارد.

## Corporate

Am kɔ:rpəreɪt

Br kɔ:pəreɪt

صفت

۱: مربوط به یک کسب و کار بزرگ. سازمانی، شرکتی

Corporate identity

هویت سازمانی

.We have to change the corporate structure to survive

ما باید ساختار سازمانی خود را برای نجات تغییر دهیم.

۲: شامل شرکت های بزرگ

.He is one of the most powerful men in corporate America

او یکی از قدرتمندترین مردان شرکت های آمریکاست.

اسم

۱: شرکت بزرگ، شرکت سهامی

## Interaction

Am ɪntər'ækʃn

Br ɪntər'ækʃn

اسم

۱: حالتی که در آن دو یا چند نفر یا دو یا چند چیز با هم در ارتباطند یا به هم واکنش نشان می دهند. تعامل

.There's not enough interaction between the management and the workers

تعامل کافی بین مدیریت و کارگران وجود ندارد.

The complex interaction between mind and body

تعامل پیچیده بین مغز و بدن

The degree of interaction between teacher and student

میزان تعامل بین معلم و دانش آموز

**Contribution**

Am ka:ntri'bjɜ:ʃn

Br kontri'bjɜ:ʃn

اسم

۱: مشارکت یا کمک به تولید یا کمک به دستیابی به چیزی به همراه افراد دیگر. مشارکت

.All contributions will be gratefully received

تمام مشارکت ها با سپاس فراوان دریافت می شوند.

?Would you like to make a contribution towards a present for Linda

تمایل دارید برای تهیه یک هدیه برای لیندا مشارکت کنید؟

۲: پولی که توسط کارفرما یا دولت به کارمند به عنوان بازنشستگی، بیمه سلامت و ... داده می شود. مساعدت، اعانه

.Her plan automatically increases her pension contributions each year

برنامه او این بود که هر سال به صورت خودکار کمک های بازنشستگی خود را افزایش دهد.

**Immigration**

Am imi'greɪʃn

Br imi'greɪʃn

اسم - غیر قابل شمارش

۱: مهاجرت

.Immigration increased by ۲۵% last year

مهاجرت ۲۵ درصد در سال گذشته افزایش یافت.

.The prime minister has adopted an inflexible position on immigration

نخست وزیر وضعیت انعطاف پذیر و تعاملی با مهاجرت دارد.

.His wife finally received her immigration papers

سرانجام همسرش اوراق مهاجرت خود را دریافت کرد.

**Component**

Am kəm'pounənt

Br kəm'pəʊnənt

اسم

۱: یک بخش که با بخش های دیگر ترکیب می شود تا یک چیز بزرگ ساخته شود. جزء، مولفه

.The factory supplies electrical components for cars

این کارخانه اجزاء الکتریکی ماشین ها را تامین می کند.

.The course has four main components: business law, finance, computing and management skills

این دوره آموزشی دارای ۴ جزء اصلی است: قانون تجارت، امور مالی، محاسبات و توانایی های مدیریتی.

.Good communication is an important component of any relationship

ارتباط خوب یک مولفه مهم برای هر رابطه است.

**Constraint**

Am kən'streɪnt

Br kən'streɪnt

اسم

۱: چیزی که با حفظ شما در یک حدود، کاری که انجام می دهید را کنترل می کند. محدودیت

.In Egypt, the biggest constraint on new agricultural production is water

در مصر، بزرگترین محدودیت در تولیدات کشاورزی، آب است.

.With any new project, you have to be aware of the budget constraints

در هر پروژه جدید باید نسبت به محدودیت های بودجه آگاه باشید.

.The country's debts put serious constraints on its economic growth

بدهی های کشور محدودیت های جدی روی رشد اقتصادی آن اعمال کرده است.

**Technical**

Am tekniːkl

Br tekniːkl

صفت

۱: فنی

.We offer free technical support for those buying our software

ما برای کسانی که نرم افزار ما را بخرند پشتیبانی فنی ارائه می دهیم.

A young player with a lot of technical ability

یک بازیگر جوان با توانایی های تکنیکی زیاد

.I have no technical knowledge at all

من در کل هیچ دانش فنی ندارم.

### Emphasis

Am emfə'sɪs

Br emfə'sɪs

اسم

۱: تاکید، اهمیت

.The school puts a lot of emphasis on teaching children to read and write

مدرسه اهمیت خیلی زیادی روی آموزش خواندن و نوشتن کودکان گذاشته است.

.We need to put greater emphasis on planning

ما باید اهمیت بیشتری برای برنامه ریزی قائل شویم.

.There is a strong emphasis on research in the university

تاکید زیادی روی تحقیق در این دانشگاه وجود دارد.

### Scheme

Am ski:m

Br ski:m

اسم

۱: طرح، برنامه

.The money will be used for teacher training schemes

این پول برای برنامه آموزشی معلمان استفاده خواهد شد.

.They devised a scheme to defraud the government of millions of dollars

آن ها یک برنامه برای کلاهبرداری میلیون دلاری از دولت طرح ریزی کردند.

فعل

۱: برنامه هوشمندانه و مخفی ریختن مخصوصاً برای کلاهبرداری

.For months he had been scheming to prevent her from getting the top job

برای ماه ها او در حال طرح ریزی برای ممانعت او از رسیدن به درجه بالای شغلی بود.

.All her assistants were scheming against her

تمام همدستان او علیه او برنامه ریزی کرده بودند.

Layer

Am leɪər

Br leɪə(r)

اسم

۱: لایه (لایه ای از یک ماده یا یک طبقه از مردم که در جایگاه خاصی در یک سازمان هستند)

.A thin layer of dust covered everything

یک لایه نازک از گرد و غبار همه چیز را پوشانده است.

?How many layers of clothing are you wearing

چند لایه لباس پوشیده ای؟

.We've cut the number of management layers from five to three

تعداد لایه های مدیریت را از پنج به سه کاهش داده ایم.

فعل

۱: لایه بندی کردن

.Layer the potatoes and onions in a dish

سیب زمینی و پیاز را در یک ظرف لایه بندی کن (بچین).

۲: کوتاه کردن موی سر به این صورت که موهای جلویی از موهای عقبی کوتاه تر باشد.

?Can you layer it a little at the front, please

می توانی موها را در قسمت جلوی سر کمی کوتاه کنی لطفاً؟

## Volume

Am va:ljəm

Br vɒlju:m

اسم

۱: حجم

?Which of these bottles do you think has the greater volume

به نظر شما کدام یک از بتری های زیر حجم بیشتری دارد؟

۲: تعداد یا مقدار چیزی در حالت کلی. حجم

.The transport system can't cope with the volume of passengers

این سیستم حمل نقل نمی تواند از عهده حجم مسافران بر آید.

۳: حجم صدای تولیدی توسط تلوزیون و ...

.Could you turn the volume down, please, I'm trying to sleep

می توانی صدا را کم کنی، من دارم سعی می کنم بخوابم.

۴: یک جلد از یک مجموعه کتاب

.The second volume of his memoirs will be published later this year

جلد دوم خاطرات او اواخر امسال منتشر خواهد شد.

۵: یک کتاب

A volume of poetry

کتاب شعر

## Document

Am da:kjʊmənt

Br dɒkjʊmənt

اسم

۱: سند

Legal documents

اسناد حقوقی



.I've lost a file containing a lot of important documents

من یک فایل حاوی اسناد مهم زیادی را گم کردم.

فعل

۱: مستند کردن

.The results are documented in Chapter ۳

نتایج در فصل ۳ مستند شده است.

Register

Am redʒɪstə(r)

Br redʒɪstə(r)

فعل

۱: ثبت نام کردن

.Students have to register for the new course by the end of April

دانش آموزان باید برای دوره جدید در آخر آپریل ثبت نام کنند.

۲: نظر خود را به طور رسمی بیان کردن طوری که همگی احساس و نظرتان را بدانند.

.China has registered a protest over foreign intervention

چین اعتراض خود را نسبت به مداخلات خارجی ابراز کرده است.

۳: ثبت کردن، نشان دادن یا توصیف کردن چیزی

.Her face registered disapproval

چهره اش عدم رضایت را نشان می داد.

۴: ثبت کردن

.She had told me her name before, but I guess it didn't register

او قبلا اسمش را به من گفته بود ولی فکر می کنم من ثبتش نکردم.

۵: (مربوط به ابزار) اندازه گیری و ثبت یک مقدار

.The earthquake registered ۷.۲ on the Richter scale

این زمین لرزه ۷.۲ در مقیاس ریشتر ثبت شده است.

اسم

۱: یک کتاب یا فایل حاوی لیست نام افراد. دفتر ثبت

The official register of births, deaths, and marriages

دفتر ثبت رسمی تولد، مرگ و ازدواج

۲: یک نوع سبک زبان که در جایی خاص استفاده می شود.

.People chatting at a party will usually be talking in (an) informal register

مردم در یک میهمانی معمولاً با یک سبک خاصی از زبان با یکدیگر حرف می زنند.

۳: یک رنج از نُت های موسیقی که صدای کسی یا یک وسیله موسیقی می تواند به آن برسد.

## Core

Am kɔ:r

Br kɔ:(r)

اسم

۱: مهمترین و پایه ای ترین بخش چیزی

.The core of her philosophy is respect for life

مهمترین بخش فلسفه احترام به زیستن است.

.The lack of government funding is at the core of the problem

نبود سرمایه دولتی مهمترین بخش این مشکل است.

۲: هسته

!Don't throw your apple core on the floor

هسته سیب را روی زمین نریز.

.The earth's core is a hot, molten mix of iron and nickel

هسته زمین ترکیبی داغ و مذاب از آهن و نیکل است.

The core of a nuclear reactor

هسته راکتور هسته ای

۳: گروه کوچکی از مردم که برای فعالیتی خاص گردهم آمده اند.

.He gathered a small core of advisers around him

او هسته کوچکی از مشاورین را دور خود جمع کرد.

صفت

۱: مهمترین یا پایه ای ترین

.The use of new technology is core to our strategy

استفاده از تکنولوژی نوین پایه استراتژی ماست.

فعل

۱: هسته یک میوه را درآوردن

.Peel and core the apples and cut into quarters

سیب ها را پوست بکنید و هسته آنها را جدا کنید و به چهار قسمت برش دهید.